

پژوهش‌نامه نقد وهابیت؛ سراج منیر ♦ سال هشتم ♦ شماره ۳۰ ♦ تابستان ۱۳۹۷
صفحات: ۵۷-۸۴ ♦ تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۵ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۳/۲۶



کاوشی در روایات «کتاب التوحید»

محمد بن عبدالوهاب

مصطفی مهاجر*

چکیده

کتاب التوحید محمد بن عبدالوهاب دربردارنده روایات زیادی است که بنا بر نظر پیروان وی، روایات این کتاب صحیح است؛ حال آنکه در این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی برخی روایات این کتاب بررسی شده و خلاف دیدگاه آنان اثبات گردیده است. در این کتاب روایات مُدَرَج، ضعیف‌السند و احادیثی که دلالتاً در تضاد با آموزه‌های دینی است، وجود دارد. در نقدهای بیان‌شده در این مقاله، علاوه بر سخنان علما و بزرگان اهل سنت، از اعتراف شارحان و محققان کتاب التوحید نیز، که از پیروان فکری نویسنده آن بوده‌اند، استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: کتاب التوحید، محمد بن عبدالوهاب، روایات، ضعیف، مدرج، نقد وهابیت.

* کارشناسی ارشد مؤسسه مذاهب اسلامی، پژوهشگر مؤسسه دار الإعلام لمدرسة أهل البيت (ع).

مقدمه

مهم‌ترین و مشهورترین اثر محمد بن عبدالوهاب کتاب التوحید است که وهابیان تا به امروز، تلاش‌های زیادی برای تعلیم و ترویج آن صرف کرده‌اند. این کتاب همانند دیگر نوشته‌های وی کم‌حجم و عاری از استدلال منطقی است.

روش این کتاب بدین صورت است که ذیل هر موضوع، آیات و روایاتی نقل می‌کند و در ادامه آنها استنباط‌های خود را تحت‌عنوان «فیه مسائل» به صورت فهرست‌وار عرضه می‌نماید. البته این استنباط‌ها برگرفته از موضوعاتی است که در آیه و روایت آمده است و هیچ‌گونه استدلال و تحلیلی در آنها وجود ندارد.

به دلیل مختصر بودن این پژوهش، برخی روایات این کتاب بررسی شده است. این بررسی‌ها نشان می‌دهد که در این کتاب، روایات مدرّج و روایات ضعیف‌السند، و همچنین روایاتی که دلالتاً با آموزه‌های قرآن در تضاد هستند، وجود دارد، که این مسئله نیز با اذعان برخی شارحان و محققان کتاب التوحید همراه بوده است.

ضرورت این بحث به دلیل جایگاه ویژه‌ای است که کتاب التوحید در بین وهابیان دارد؛ به‌ویژه آنکه برخی پیروان محمد بن عبدالوهاب، مدّعی صحیح بودن روایات این کتاب هستند. در این پژوهش، ابتدا ضمن بیان جایگاه کتاب التوحید در میان وهابیت، به سه دسته از روایات ذکر می‌شود که عبارت است از روایات مدرج، روایات ضعیف‌السند، و روایاتی که سنداً و دلالتاً مورد نقد هستند.

اهمیت «کتاب التوحید» نزد وهابیت

این کتاب یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که وهابیان در نشر و ترویج آن نهایت تلاش خود را کرده‌اند؛ چنان‌که برخی با تحقیق درباره احادیث و تخریج اسناد، و برخی دیگر با نوشتن شرح و توضیح روایات و شرح‌دادن برداشت‌های مؤلف، در این عرصه اقدام نموده‌اند. علاوه بر اینکه این کتاب، در دفعات متعدد و به زبان‌های مختلف نیز نشر پیدا کرده است.

در کتاب‌های وهابیان تعاریف متعدد و غلوآمیزی درباره کتاب التوحید و محتویات آن وجود دارد. نوه محمد بن عبدالوهاب، این کتاب را کتاب یگانه‌ای توصیف کرده که ماندش در این موضوع، نه قبل از آن بوده و نه بعد از آن می‌تواند وجود داشته باشد.^۱ بن‌باز نیز این کتاب را بهترین کتاب در زمینه اعتقادات معرفی کرده است.^۲ برخی مؤلف این کتاب را از امامان علم حدیث دانسته و ادعا کرده‌اند که اکثر روایات این کتاب صحیح است و روایات ضعیف بسیار کمی در آن وجود دارد که اتفاق بر ضعف آنها وجود ندارد و همچنین هیچ‌گونه روایت موضوع و باطلی در این کتاب یافت نمی‌شود.^۳ صالح بن فوزان نیز احادیث این کتاب را صحیح‌السند یا صحیح‌المعنی ذکر کرده و به دلیل اینکه بر اساس قرآن و سنت است و هرچه در آن وجود دارد کلام خدا و پیامبر و ائمه اسلام است، آن را مهم می‌شمارد.^۴ بن‌باز نیز معتقد است: «جميع احادیث موجود در کتاب التوحید اشکالی ندارند و ضعیف نیستند».^۵ وی همچنین در دروس خود، حفظ کردن کتاب التوحید و احادیث آن را به شاگردان خود توصیه کرده است.^۶

بررسی برخی روایت‌های «کتاب التوحید»

در ادامه به سه دسته از روایات اشاره می‌شود:

۱. احادیثی که مؤلف، برخی عبارات را به آنها افزوده است؛
۲. روایاتی که فقط به لحاظ سندی ضعیف هستند؛
۳. روایاتی که سنداً و دلالتاً مورد خدشه هستند.

دسته اول: احادیث مدرج

«مُدْرَج» در لغت اسم‌مفعول از «أدرجت الشيء في الشيء» به معنای «وارد کردن چیزی در

۱. آل‌شیخ، سلیمان بن عبدالله، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، ص ۱۲.

۲. بن‌باز، عبدالعزیز بن عبدالله، تحفة الإخوان، ص ۴۳.

۳. شایع، عبدالاله بن عثمان، عناية العلماء بكتاب التوحید، ص ۳۶ و ۳۷.

۴. فوزان، صالح بن فوزان، إعانة المستفيد بشرح كتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۶.

۵. شایع، عبدالاله بن عثمان، عناية العلماء بكتاب التوحید، ص ۳۷.

۶. بن‌باز، عبدالعزیز بن عبدالله، دروس للشيخ عبدالعزیز بن باز، ج ۶، ص ۲۹.

چیز دیگر»، و در اصطلاح علم حدیث به معنای این است که در سند یا متن روایت چیزی داخل یا درج شده باشد یا تغییری در آن انجام گرفته باشد.^۱ «ادراج در روایت» به اجماع علما اعم از محدثان، فقها و دیگران حرام است، مگر در مواردی که استثناء شده است.^۲ در ادامه، چند نمونه از مُدرجات محمد بن عبدالوهاب را ذکر خواهیم کرد.

روایت اول

در باب «ما جاء أن بعض هذه الأمة تعبد الأوثان» آمده است:

أن رسول الله ﷺ قال: «لتتبعن سنن من كان قبلكم، حذوا القذة بالقذة، حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتموه». قالوا: «يا رسول الله! اليهود والنصارى؟» قال ﷺ: «فمن؟»^۳

پیامبر ﷺ فرمودند: «یقیناً شما، موبه‌مو از آداب و سنت‌های امت‌های پیشین پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنان وارد سوراخِ سوسماری شده باشند، شما نیز وارد آن می‌شوید». اصحاب گفتند: «منظور شما یهود و نصارا است؟» ایشان فرمودند: «پس منظورم کیست؟»

در اصل این روایت که در صحیحین آمده است،^۴ جمله «حذوا القذة بالقذة» وجود ندارد و ابن عثیمین نیز به این حقیقت معترف است.^۵ قفیلی، محقق کتاب التوحید، ذیل این روایت به حقیقت فوق اعتراف می‌کند و می‌نویسد: «مؤلف این روایت را به تبعیت از کتاب اقتضاء الصراطِ ابن تیمیه نقل کرده و این عبارت در مسند أحمد از حدیث «شداد بن اوس» نقل شده است؛ که البته سند این روایت به دلیل وجود «شهر بن حوشب» ضعیف است». ^۶ آن روایت این است:

حدثنا شهر [ابن حوشب]، حدثني ابن غنم، أن شداد بن أوس، حدثه عن رسول الله ﷺ: «ليحملن شرار هذه الأمة على سنن الذين خلوا من قبلهم أهل

۱. طحان، محمود، تيسير مصطلح الحديث، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۳۳.

۳. ابن عبدالوهاب، محمد، كتاب التوحيد، ص ۷۲.

۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحيح البخاري، ج ۴، ص ۱۶۹، ح ۳۴۵۶؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۵۴، ح ۲۶۶۹.

۵. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفيد على كتاب التوحيد، ج ۱، ص ۴۷۰.

۶. ابن عبدالوهاب، محمد، كتاب التوحيد، ص ۷۲ و ۷۳.

الكتاب حذو القذة بالقذة»؛^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند که بدترین افراد این امت، دین اسلام را یهودی کرده و موبه‌مو از آداب و سنت‌های امت‌های پیشین پیروی خواهند کرد.

روایت دوم

در باب «ما جاء في الكهان و نحوه» آمده است:

روی مسلم في صحيحه عن بعض أزواج النبي ﷺ عن النبي ﷺ قال: «من أتى عرافا فسأله عن شيء فصدقه لم تقبل له صلاة أربعين يوما»؛^۲
مسلم در کتاب صحیح خود به نقل از برخی همسران پیامبر ﷺ، از پیامبر ﷺ روایت کرده است که ایشان فرمودند: «اگر کسی نزد کاهنی برود و از او درباره چیزی سؤال کند و سپس او را تصدیق نماید، نماز چنین شخصی تا چهل روز پذیرفته نخواهد شد».

اصل این روایت در صحیح مسلم بدون کلمه «فصدقه» آمده است^۳ و در کتاب مسند أحمد بن حنبل نیز بدون عبارت «فسأله»، این گونه آمده است:
من أتى عرافا فصدقه بما يقول لم تقبل له صلاة أربعين يوما؛^۴
اگر کسی نزد کاهنی برود و گفته‌های وی را تصدیق کند، نماز چنین شخصی تا چهل روز پذیرفته نخواهد شد.

ابن عثیمین نیز در شرح کتاب التوحید به حقیقت فوق معترف است و در توجیه آن می‌نویسد:

و زيادتها في نقل المؤلف؛ إما لأن النسخة التي نقل منها بهذا اللفظ «فصدقه»، أو أن المؤلف عزاه إلى مسلم باعتبار أصله، فأخذ من مسلم: «فسأله»، وأخذ من أحمد: «فصدقه»؛^۵

و زياد بودن کلمه «فصدقه» در نقل مؤلف، یا به این دلیل است که در نسخه‌ای که وی از صحیح مسلم نقل کرده است، این کلمه نیز وجود داشته است، یا اینکه

۱. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۲۸، ص ۳۵۹.

۲. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۸۲.

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۵۱.

۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۲۷، ص ۱۹۷.

۵. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۵۳۵.

مؤلف از صحیح مسلم کلمه «فسأله»، و از کتاب مسند أحمد کلمه «فصدقه» را نقل کرده است.

البته این توجیه مخدوش است؛ زیرا اولاً: کسی نگفته در نسخه‌ای از کتاب صحیح مسلم لفظ «فصدقه» وجود دارد و اگر چنین چیزی بود، محققان و شارحان کتاب تذکر می‌دادند و ثانیاً: ظاهر سخن ابن عبدالوهاب این است که روایت با همین لفظ در صحیح مسلم آمده است؛ در حالی که روایت به این لفظ تلفیقی است، چنان‌که ابن عثیمین بدان اعتراف دارد.

دسته دوم: احادیث ضعیف

برخی از احادیث تنها از ضعف سندی برخوردار است، مانند:

روایت اول

در باب «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» دو روایت زیر ذکر شده است:

[۱] و قال ابن جریر: حدثني يونس أخبرنا ابن وهب قال: قال ابن زيد: حدثني أبي قال: قال رسول الله ﷺ: «ما السماوات السبع في الكرسي إلا كدراهم سبعة ألقيت في ترس»؛

از پدر ابن زید نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آسمان‌های هفت‌گانه، در مقابلِ کرسیِ خدا همانند چند درهم است که در داخل سپری قرار داده شده‌اند».

[۲] و قال: قال أبوذر سمعت رسول الله ﷺ يقول: «ما الكرسي في العرش إلا كحلقة من حديد ألقيت بين ظهري فلاة من الأرض»^۱؛ ابوذر گفت که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرماید: «کرسی در مقابلِ عرش، همانند حلقه آهنینی است که در میان دشت بزرگی افتاده باشد».

ابن عثیمین و قفیلی روایت فوق را با اسناد مختلف بررسی کرده‌اند و همه آنها را ضعیف می‌دانند، که در ذیل سخنان آنها بیان می‌شود.

در سند روایت اول که در تفسیر طبری بیان شده است،^۲ «عبدالرحمن بن زید بن

۱. ابن عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحيد، ص ۱۶۱.

۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۷ و ۸.

اسلم» وجود دارد که بنا بر نظر ابن عثیمین «ضعیف»،^۱ و بنا بر نظر قفیلی «متروک» است. محقق کتاب التوحید علاوه بر ضعیف دانستنِ سند روایت با عبارت «هذا ضعیف جداً»، آن را مُرسل نیز دانسته است.^۲ در کتاب إبطال التندید نیز این روایت با همین سند و لفظ از طریق «اصبغ بن فرج» بیان شده است که وی نیز به ضعیف «عبدالرحمن بن زید» معترف است و این روایت را مرسل می‌داند.^۳

روایت دیگری که ذکر گردید، در چند کتاب ذکر شده است:

۱. در تفسیر طبری با سند «عبدالرحمن بن زید بن اسلم» آمده است که ضعیف بودن آن بیان شد.

۲. ابن ابی شیبہ در کتاب العرش و ما رُویَ فیهِ روایت فوق را ذکر کرده است^۴ که بنا بر نظر ابن عثیمین، در سند آن نام دو نفر وجود دارد: یکی «اسماعیل بن مسلم مکی» که متروک است، و دیگری «مختار بن غسان» که مجهول است و جرح یا تعدیلی درباره او نقل نشده است.^۵

۳. بیهقی در کتاب الأسماء و الصفات با دو سند، روایت فوق را ذکر کرده است: در سند اول نام دو نفر وجود دارد: یکی «ابن جریج» که مدلس است و از عطا به صورت عننه روایت کرده است، و دیگری «یحیی بن سعید» که ابن حبان در وصف وی گفته است: «یروی المقلوبات و الملزقات، لایجوز الإحتجاج به إذا انفرد»؛^۶ (او مقلوبات^۷ و روایاتی را که حقیقت ندارند، روایت می‌کند، و به روایات وی در صورت منفرد بودن، نمی‌توان احتجاج کرد).

قفیلی نیز علاوه بر ذکر سخن ابن حبان، کلام ابن عدی که روایات وی را مُنکر

۱. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۲، ص ۵۳۷.

۲. ابن عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۱۶۱.

۳. بن عتیق، حمد بن علی، إبطال التندید، ص ۳۲۰.

۴. ابن ابی شیبہ، محمد بن عثمان، العرش و ما رُویَ فیهِ، ص ۴۳۳، ح ۵۸.

۵. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۲، ص ۵۳۷.

۶. بیهقی، احمد بن حسین، کتاب الأسماء و الصفات، ج ۲، ص ۲۹۹.

۷. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۲، ص ۵۳۷.

۸. «مقلوب» به معنای جابه‌جایی در سند یا متن روایت است. نک: طحان، محمود، تیسیر مصطلح الحدیث، ص ۱۳۴.

شمرده، بیان کرده است.^۱

در سند دوم^۲ نام «ابراهیم بن هشام بن یحیی غسانی» وجود دارد که ابوحاتم و ابوزرعه او را تکذیب کرده‌اند.^۳ قفیلی نیز وی را کذاب معرفی کرده است.^۴

۴. ابن کثیر در تفسیر خود این روایت را با سند «ابن مردویه» ذکر کرده است،^۵ که یک راوی مجهول و دو راوی ضعیف در آن وجود دارد.^۶

روایت دوم

در باب «بیان شیء من أنواع السحر» روایتی از ابوهریره آمده است^۷ که اصل آن در کتاب السنن الصغری این چنین است:

حدثنا عباد بن مسرة المنقري، عن الحسن، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «من عقد عقدة، ثم نفث فيها فقد سحر، و من سحر فقد أشرك، و من تعلق شيئا وكل إليه»؛^۸

از ابوهریره نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «هرکس گِرهی بزند و در آن بدمد، سحر کرده است، و کسی که سحر انجام دهد، شرک ورزیده است، و هرکس چیزی [بر گردن] بیاویزد، به همان سپرده می‌شود».

اولاً: افرادی مانند یونس بن عبید، یحیی بن معین، ابوزرعه و علی بن مدینی بر این باورند که حسن بصری با ابوهریره هیچ ملاقاتی نداشته و اینها یکدیگر را ندیده‌اند؛^۹ از این رو، بزرگان رجال قائل‌اند که حسن بصری از ابوهریره روایتی شنیده است.^{۱۰} منذری نیز ذیل روایت فوق، قول عدم سماع از ابوهریره را به جمهور علما نسبت داده است.^{۱۱}

۱. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۱۶۱.
۲. بیهقی، احمد بن حسین، کتاب الأسماء و الصفات، ج ۲، ص ۳۰۰.
۳. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۲، ص ۵۳۷.
۴. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۱۶۱.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۲۰.
۶. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۲، ص ۵۳۷.
۷. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۸۱.
۸. نسائی، احمد بن شعیب، السنن الصغری، ج ۷، ص ۱۱۲، ح ۴۰۷۹.
۹. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۶۷.
۱۰. ابن ابی حاتم، عبد الرحمن، الجرح و التعذیل، ج ۳، ص ۴۱؛ ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۶۶.
۱۱. منذری، عبد العظیم بن عبد القوی، الترغیب و التهذیب، ج ۴، ص ۱۶.

ذهبی نیز معتقد است که تعدادی از بزرگان عدم‌سماع را بیان کرده‌اند.^۱ قفیلی، محقق کتاب التوحید، نیز به عدم‌سماع مُعترف است.^۲

ثانیاً: افرادی مانند ذهبی این روایت را تضعیف کرده‌اند^۳ و ذیل آن نوشته‌اند که به دلیل وجود عبّاد بن میسره در سند این روایت، سند آن منقطع خواهد بود و این روایت صحیح نیست.^۴

همچنین صاحب کتاب النهج السدید، به مُرسَل بودنِ روایت فوق تصریح کرده است.^۵ این روایت از نظر وهابیانِ معاصر مانند ابن‌عثیمین^۶ و البانی^۷ و همچنین در دیگر شروح کتاب التوحید^۸ و نزد محققانِ آن^۹ ضعیف است.

روایت سوم

در باب «فضل التوحید و ما یکفر من الذنوب» آمده است:

و عن أبي سعيد الخدري عن رسول الله ﷺ قال: «قال موسى: يا رب علمني شيئاً أذكرک و أدعوك به». قال: «قل يا موسى: لا إله إلا الله». قال: «يا رب كل عبادك يقولون هذا». قال: «يا موسى، لو أن السموات السبع و عامرهن غيري و الأرضين السبع في كفة، و لا إله إلا الله في كفة، مالت بهن لا إله إلا الله». رواه ابن حبان و الحاكم و صححه؛^{۱۰}

از ابوسعید خدری روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «موسی ﷺ گفت: پروردگارا، به من چیزی بیاموز که با آن تو را یاد کنم و بخوانم». خداوند گفت: «بگو لا إله إلا الله». موسی ﷺ گفت: «پروردگارا، این را همه بندگان می‌گویند». خداوند گفت: «ای موسی، اگر آسمان‌های هفت‌گانه با تمام موجوداتِ آن (به‌جز

۱. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۲۶.

۲. ابن‌عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۸۱.

۳. آل‌شیخ، عبدالرحمن بن حسن، فتح المجید، ص ۲۹۰.

۴. ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۷۸.

۵. دوسری، جاسم، النهج السدید، ص ۱۳۵.

۶. ابن‌عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۵۲۱.

۷. البانی، محمد ناصرالدین، ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ص ۸۲۲.

۸. آل‌شیخ، عبدالرحمن بن حسن، فتح المجید، ص ۲۹۰.

۹. ابن‌عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۸۱.

۱۰. همان، ص ۱۳.

خودم) و زمین‌های هفت‌گانه، در یک کفه ترازو قرار گیرند و «لا إله إلا الله» در کفه دیگر آن، «لا إله إلا الله» بر همه آنها غالب خواهد شد».

هیثمی در کتاب خود به ضعف رجال این روایت اذعان دارد.^۱ در سند این روایت «دراج بن سمعان ابوالسمح» وجود دارد که در نظر علمای رجال «ضعیف» است.^۲ ابن عثیمین نیز در شرح این روایت به ضعف راوی اشاره کرده است.^۳ قفیلی علاوه بر ضعیف دانستن «دراج»، معتقد است که وقتی وی از «ابوهیثم» روایتی را نقل کند، ضعف آن بیشتر می‌شود.^۴ البانی،^۵ شیخ ارناؤوط^۶ و شارحان کتاب التوحید^۷ نیز به ضعف بودن این روایت اذعان کرده‌اند.

روایت چهارم

در باب «من الشرك: لبس الحلقة و الخيط و نحوهما لرفع البلاء أو دفعه» آمده است: عن عمران بن حصين: «أن النبي ﷺ رأى رجلا في يده حلقة من صفر». فقال: «ما هذه؟» قال: «من الواهنة». فقال: «انزعها، فإنها لا تزيدك إلا وهنا؛ فإنك لو مت و هي عليك ما أفلحت أبدا». رواه أحمد بسند لا بأس به؛^۸

از عمران بن حصین روایت شده که پیامبر ﷺ در دست مردی انگشتری دیدند. پرسیدند: «این چیست؟» مرد گفت: «این برای واهنه (بیماری ناتوانی جسم) است». پیامبر ﷺ فرمودند: «آن را در بیاور؛ زیرا فایده‌ای نخواهد داشت، جز اینکه ناتوانی تو را افزایش دهد. اگر در این حال از دنیا بروی، هرگز رستگار نخواهی شد». این روایت را احمد با سندی که اشکالی در آن نیست، روایت کرده است.

اولاً: اینکه حسن بصری از عمران روایتی شنیده باشد، محل بحث و اختلاف است؛

۱. هیثمی، علی بن ابی‌بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱۰، ص ۸۲.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تقریب التهذیب، ص ۲۰۱.

۳. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۸۰.

۴. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۱۴.

۵. البانی، محمد ناصرالدین، ضعیف موارد الظمان، ص ۱۹۲.

۶. ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج ۱۴، ص ۱۰۲.

۷. آل‌شیخ، عبدالرحمن بن حسن، فتح المجید، ص ۴۹.

۸. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۲۸.

چنان که ابن حزم گفته است: «فِي سَمَاعِ الْحَسَنِ مِنْ عُمَرَآنَ كَلَامٌ»؛^۱ از این رو، مشاهده می شود که بسیاری از بزرگان همچون ابوحاتم،^۲ ابو محمد بن ابی حاتم،^۳ علی بن مدینی،^۴ یحیی بن معین و بردیجی^۵ بر این باورند که حسن بصری از عمران روایتی ننشیده است. **ثانیاً:** در سندِ روایت «مبارک بن فضالة» وجود دارد که نسائی و یحیی بن معین وی را ضعیف می دانند^۶ و نام وی در کتب رجالِ ضعیف وجود دارد.^۷ شیخ ارنأؤوط ذیلِ روایتِ کتاب مسند، به هر دو نکته فوق معترف است؛^۸ چنان که می نویسد:

إنَّ سَنَدَهُ ضَعِيفٌ، مَبَارَكٌ (وَهُوَ ابْنُ فَضَالَةَ) مَدْلَسٌ، وَقَدْ عَنَّعَ وَلَمْ يَصْرَحْ بِسَمَاعِهِ مِنَ الْحَسَنِ، لَكِنَّهُ قَدْ تَوَبَّعَ، وَ الْحَسَنُ (وَهُوَ الْبَصْرِيُّ) لَمْ يَسْمَعْ مِنْ عُمَرَآنَ، وَالَّذِي فِي هَذَا الْحَدِيثِ مِنْ تَصْرِيحِ الْحَسَنِ بِسَمَاعِهِ مِنْ عُمَرَآنَ خَطَأٌ مِنْ مَبَارَكٍ كَمَا قَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ وَغَيْرُهُ كَمَا فِي التَّهْذِيبِ، ثُمَّ قَدْ اخْتَلَفَ عَلَى الْحَسَنِ فِي وَقْفِهِ وَرَفْعِهِ.

این روایت در سنن ابن ماجه بدون جمله «فإنك لو مت و هي عليك ما أفلحت أبدا» ذکر شده^۹ و البانی آن را ضعیف دانسته است.^{۱۰} در صحیح ابن حبان، این روایت با عبارت «فإنك إن تمت و هي عليك و كلت إليها»^{۱۱} ذکر شده که البانی هم آن را ضعیف دانسته است.^{۱۲}

البته در کتاب المستدرک علی الصحیحین، روایت با سند دیگری ذکر شده است، که

۱. ابن حزم، علی بن احمد، المُحَلَّى بِالْأَثَارِ، ج ۸، ص ۳۱۸.

۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۴۱.

۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، کتاب المراسيل، ص ۳۹.

۴. مُعْلَطَاي، علاء الدين، إكمال تهذيب الكمال، ج ۴، ص ۸۴.

۵. همان، ص ۸۵.

۶. جرجانی، عبدالله بن عدی، الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۸، ص ۲۴.

۷. همان، ص ۲۳؛ ابن شاهین، عمر بن احمد، تاريخ أسماء الضعفاء و الکذابين، ص ۱۸۰.

۸. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۳۳، ص ۲۰۴.

۹. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۶۷، ح ۳۵۳۱.

۱۰. البانی، محمد ناصرالدین، صحیح و ضعیف سنن ابن ماجه، ج ۸، ص ۳۱.

۱۱. ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج ۱۳، ص ۴۴۹.

۱۲. البانی، محمد ناصرالدین، ضعیف موارد الظمان، ص ۹۹.

حاکم نیشابوری و ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند؛^۱ لیکن در این روایت نیز اشکال گذشته در سماع حسن بصری از عمران بن حصین وجود دارد و بنا بر نظر بزرگان حدیث و رجال که قبلاً نامشان ذکر شد، این روایت مرسل است.

دسته سوم: روایات ضعیف

برخی روایات سنداً و دلالتاً مورد خدشه هستند که برخی از آنها را بیان می‌کنیم:

روایت اول: دست چپ داشتن خداوند

در باب «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» روایت ذیل ذکر شده است:

و لمسلم عن ابن عمر مرفوعاً: «يطوي الله السماوات يوم القيامة، ثم يأخذهن بيده اليمنى»، ثم يقول: «أنا الملك، أين الجبارون؟ أين المتكبرون؟» ثم يطوي الأرضين السبع، ثم يأخذهن بشماله، ثم يقول: «أنا الملك، أين الجبارون؟ أين المتكبرون؟»^۲ خداوند در روز قیامت آسمان‌ها را در هم می‌پیچد. سپس آنها را در دست راست خود می‌گیرد و می‌گوید: «فرمانروا منم، کجایند جباران؟ کجایند متکبران؟» سپس زمین‌های هفت‌گانه را در هم می‌پیچد. سپس آنها را در دست چپ خود می‌گیرد و می‌گوید: «فرمانروا منم، کجایند جباران؟ کجایند متکبران؟»

الف. بررسی متن روایت

چنان‌که در صحیح مسلم آمده است، در اصل این روایت جمله «ثُمَّ يَطْوِي الْأَرْضِينَ بِشِمَالِهِ» وجود دارد^۳ و در کتاب سنن أبي داود، این روایت با عبارت «ثُمَّ يَطْوِي الْأَرْضِينَ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ» ذکر شده است؛^۴ لذا با مراجعه به اصل روایات مشخص می‌شود که محمد بن عبد الوهاب در این روایت، عبارت «الأرضين السبع، ثم يأخذهن» را ادراج کرده است.

ب. بررسی سند روایت

در سند این روایت «عمر بن حمزه» وجود دارد که ابن حنبل احادیث وی را غیرمشهور

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۴۰.

۲. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۱۵۸.

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۸.

۴. سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن أبي داود، ج ۴، ص ۲۳۴.

معرفی کرده است.^۱ افرادی مانند یحیی بن معین و نسائی نیز وی را تضعیف کرده‌اند.^۲ نام وی در کتاب ضعفاء رجالی نیز وجود دارد^۳ و بعضی علمای رجال به ضعیف بودن وی معتقد هستند.^۴ شیخ ارنؤوط نیز در توضیح روایت سنن ابی داود، به ضعفِ راویِ مذکور اشاره کرده است.^۵ همچنین در سند روایت، عنوان «ابواسامه» وجود دارد که اولاً: بعضی بزرگان به تدلیس کردن وی اشاره کرده‌اند؛^۶ چنان‌که ابن حجر عسقلانی او را در طبقه دوم از طبقاتِ مدلسین ذکر کرده است^۷ و محمد بن سعد کاتبِ واقدی نیز به تدلیس وی تصریح کرده است^۸ و شافعی نیز از «شعبة بن حجاج» نقل کرده است: «التدلیس أخو الكذب». ثانیاً: «ابواسامه» در این روایت از «عمر بن حمزه» به صورت عننه روایت کرده است، و چنان‌که در علم اصول حدیث بیان شده است، روایات مدلس مقبول نیستند، مگر آنکه به سماع و تحدیث تصریح نمایند.^{۱۰}

ج. بررسیِ مدلولِ روایت

محمد بن عبدالوهاب در ششمین مسئله بیان شده در ذیل این روایت، تصریح می‌کند که خداوند دست چپ هم دارد؛^{۱۱} در حالی که:

اولاً: برخلاف وهابیان، بزرگان و علمای اهل سنت، از کلمه «ید» معنایی همچون «کمال»، «عطاء»،^{۱۲} «نعمت»، «نصرت»^{۱۳} و «قدرت» را استفاده کرده‌اند؛ چنان‌که

۱. ذهبی، محمد بن احمد، الکاشف، ج ۲، ص ۵۸؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۳۷.

۲. همان؛ همان.

۳. ذهبی، محمد بن احمد، دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۲۹۱؛ ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، الضعفاء و المتروکون، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تقریب التهذیب، ص ۴۱۱.

۵. سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، تحقیق: ارنؤوط، ج ۷، ص ۱۱۴.

۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تقریب التهذیب، ص ۱۷۷؛ ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۶۵.

۷. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، طبقات المدلسین، ص ۳۰.

۸. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳.

۹. خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفایة فی علم الروایة، ص ۳۵۵.

۱۰. عتر، نورالدین، منهج النقد فی علوم الحدیث، ص ۳۸۴.

۱۱. ابن عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۱۶۳.

۱۲. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۴.

۱۳. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، ج ۵، ص ۵۷.

«نووی» می‌نویسد:

اطلاق دو دست برای خدا، یعنی خداوند قدرت دارد و دست کنایه از قدرت است؛ زیرا ما انسان‌ها کارهای خود را با دست‌هایمان انجام می‌دهیم. از آنجا که مخاطب این آیات، ما انسان‌ها هستیم، [خداوند این مثال را ذکر کرده] تا برای ما واضح شود و در نفوس ما جای گیرد.^۱

ثانیاً: با مراجعه به کتاب‌های سلف در می‌یابیم که آنها طبق آیات قرآن^۲ و حدیث صحیح نبوی^۳ معتقد بودند که خداوند دو دست دارد، و هر دو دست نیز دست راست است؛ لذا از به‌کاربردن صفت «شمال» که موجب نقص پروردگار است، ابا داشتند.^۴ به‌عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. ابن خزیمه می‌نویسد: «طبق آنچه از قرآن و پیامبر ﷺ به ما رسیده است، می‌گوییم که خداوند دو دست دارد و طبق آنچه پیامبر ﷺ خبر داده‌اند، هر دوی آنها یمین هستند و شمال در خدا نیست».^۵

۲. از احمد بن حنبل نقل شده است: «روایت «کلتا یدیه یمین» که از پیامبر ﷺ نقل شده، صحیح است و هرکس بداند که این مطلب حق است ولی به آن ایمان نیاورد، پیامبر ﷺ را تکذیب کرده است».^۶

۳. بسیاری از علما مانند بیهقی،^۷ ابن جوزی،^۸ و قرطبی^۹ بر این باورند که خداوند هر دو دستش یمین است و لفظ «شمال» تنها در روایت «عمر بن حمزه» نقل شده است که آن‌هم قابل اعتنا نیست. در روایات دیگری نیز از «جعفر بن زبیر» و «یزید رقاشی» لفظ

۱. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۱۷، ص ۱۳۲.

۲. مانند آیه ۶۴ سوره مائده: «یل یداه میسوطتان».

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۸.

۴. قرطبی، محمد بن احمد، التذکره بأحوال الموتی و أمور الآخرة، ص ۴۷۵؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۹۶.

۵. ابن خزیمه، محمد بن اسحاق، کتاب التوحید و إثبات صفات الرب عزوجل، ج ۱، ص ۱۹۳.

۶. ابن ابی‌یعلی، محمد، طبقات الخنابلة، ج ۱، ص ۳۱۳.

۷. بیهقی، احمد بن حسین، کتاب الأسماء و الصفات، ج ۲، ص ۱۳۹.

۸. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، دفع شبه التشبيه بأکف التنزیه، ص ۲۱۰.

۹. قرطبی، محمد بن احمد، التذکره بأحوال الموتی و أمور الآخرة، ص ۴۷۴ و ۴۷۵.

شمال نقل شده است که آنها نیز قابل اعتنا نیستند؛ چراکه آنها متروک هستند.

ثالثاً: علاوه بر علمای سلف، برخی محققان و شارحان کتاب التوحید، یا از پذیرفتن لفظ «شمال» امتناع کرده‌اند و یا برای قبول آن توجیهی ذکر نموده‌اند. مثلاً قفیلی ذیل روایت فوق، لفظ «شمال» را مُنکر ذکر می‌کند و سپس به ذکر کلمات قرطبی و بیهقی می‌پردازد.^۱ ابن عثیمین نیز از حُکم شاذ بودن لفظ «شمال» در میان علما سخن می‌گوید و می‌نویسد:

میان راویان حدیث، درباره کلمه «شمال» اختلاف است. برخی آن را ثابت و بعضی آن را ساقط کرده‌اند. بعضی کسانی که این کلمه را داخل روایت ذکر کرده‌اند، حکم به شذوذ کرده‌اند [یعنی روایتی که کلمه شاذ در آن وجود دارد]؛ چراکه وجود این کلمه برخلاف روایات موثق از ابن عمر است، و برخی گفته‌اند این کلمه از تصرفات راوی است. اصل این تخطئه به دلیل روایتی است که در صحیح مسلم ثابت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «عادلان بر منبری در راست خدا قرار می‌گیرند، و دو دست خدا یمین است». البته در پایان بحث، ابن عثیمین معتقد می‌شود که در صورت پذیرفتن کلمه «شمال»، نقصی بر خداوند عارض نمی‌شود؛ چراکه این دست مانند دست مخلوقان نیست که در مقایسه با دست راست، ضعیف باشد؛ از این رو، هر دو دست خداوند، یمین است.^۲

روایت دوم: مشرک بودن حضرت آدم ﷺ

در باب «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا»^۳ روایتی از تفسیر ابن ابی حاتم نقل شده است که سند و اصل حدیث عبارت است از:

حدثنا علي بن الحسين ثنا محمد بن علي بن حمزة، ثنا جبان، عن عبد الله ابن المبارك عن شريك عن خصيف عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس في الآية قال لما تغشاهما آدم حملت فأتاهما إبليس فقال: «إني صاحبكما الذي أخرجكما من الجنة لتطيعاني أو لأجعلن له قرني أيل، فيخرج من بطنك فيشقه، ولا تفعلن ولا تفعلن يخوفهما، سمياه عبد الحارث». فأبيا أن يطيعاه فخرج ميتا، ثم حملت فأتاهما فقال

۱. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۱۶۰.

۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۲، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

۳. سورة اعراف، آیه ۱۹۰.

مثل قوله، فأبيا أن يطيعاه، فخرج ميتا. ثم حملت فأتاها فذكر لهما فأدركهما حب الولد فسمياه عبد الحارث، فذلك قوله «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاء»^۱؛ وقتی آدم با حوا نزدیکی کرد، او باردار شد و ابلیس نزد آنها آمد و گفت: «من کسی هستم که شما را از بهشت اخراج کردم تا از من تبعیت کنید. اکنون نیز سخن مرا بپذیرید و اسم فرزندان را عبدالحارث بگذارید؛ وگرنه برای او دو شاخ (همچون شاخ بز کوهی) قرار می‌دهم که وقتی از شکمت بیرون آمد آن را بشکافد و چنین و چنان می‌کنم». آنها را ترساند تا اسم فرزندشان را عبدالحارث بگذارند؛ ولی آنها پرهیز کردند، پس فرزندشان مُرده خارج شد. سپس دوباره باردار شد، و باز ابلیس تقاضایش را تکرار کرد و آنها ابا کردند، و فرزندشان بازهم مُرده به دنیا آمد. سپس برای سومین بار حامله شد و ابلیس تقاضایش را تکرار کرد و آنها به‌خاطر حب ولد، اسم فرزندشان را عبدالحارث گذاشتند. این آیه درباره آنهاست که برای خدا شریک قرار دادند.

الف. بررسی سند روایت

سند روایت فوق را ابتدا به‌صورت بررسیِ روایانی که تضعیف شده‌اند، مورد مناقشه قرار می‌دهیم و سپس به بیان دیدگاه علمای اهل سنت در ارتباط با جعلی بودنِ سند روایت می‌پردازیم.

بررسی روایان حدیث

در سند روایت، نام «شریک بن عبدالله قاضی» وجود دارد که جدّش، سنان بن انس نخعی، قاتل امام حسین علیه السلام است. در کتاب میزان الاعتدال فی نقد الرجال، نوشته ذهبی آمده است: «و قال الجوزجاني: سيئ الحفظ مضطرب الحديث مائل. و قال إبراهيم بن سعيد الجوهري: أخطأ شريك في أربعمائة حديث».^۲ یحیی القطان نیز گفته که «شریک» دچار اختلاط شده است. ابراهیم الجوهری می‌گوید که وی در چهارصد حدیث اشتباه کرده است. شاید به همین دلیل است که ابن مبارک می‌گوید: «لیس حدیث شریک بشی».^۳ همچنین در سند روایت «خصیف بن عبدالرحمن» وجود دارد که ابن حنبل او را

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۱۶۳۴.

۲. حافظه‌اش ضعیف بود و روایات را مضطرب نقل می‌کرد و منحرف از حق بود.

۳. ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۷۰.

ضعیف دانسته،^۱ و احادیث وی را حجت ندانسته است.^۲ ابوحاتم^۳ و برخی از رجالی‌ها وی را «سئی الحفظ» دانسته‌اند.^۴ ابن حجر عسقلانی علاوه بر آن گفته است: «سئی الحفظ خلط بأخرة و رمی بالإرجاء»؛^۵ حافظه‌اش ضعیف بود و غیر حدیث را در روایت مخلوط می‌کرد و به او نسبتِ مرجئه بودن داده شده است).

قفیلی ذیلِ روایت فوق، آن را ضعیف دانسته و در ادامه، به دو راویِ مذکور و سخنانِ ابن کثیر اشاره می‌کند.^۶

جعلی بودنِ روایت از دیدگاه عالمانِ اهل سنت و برخی وهابیان

علمای بزرگ اهل سنت به جعلی بودنِ این حدیث حکم کرده‌اند که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. ابن کثیر در تفسیرِ خود این گونه روایات را جزء اسرائیلیات و آثارِ اهل کتاب دانسته است. او می‌گوید مُراد از سیاق آیه، مشرکان از ذریّه حضرت آدم ﷺ و حوا است.^۷

۲. ابن حزم سند این روایت را صحیح ندانسته و آن را خرافه، جعلی و دروغ می‌داند.

وی می‌نویسد:

این روایت نسبتِ کفر به آدم ﷺ است و هرکس نسبتِ شرک و کفر به آدم دهد، طبق نظر همه امت، کافر است. ما نسبتِ کفر به فساقِ مسلمانان را قبول نداریم؛ پس چطور ممکن است به انبیا نسبتِ شرک دهیم. این روایت، خرافه‌ای است که بی‌دین‌ها آن را نوشته‌اند، و سند صحیحی نیز ندارد؛ بلکه درباره مشرکان نازل شده است».^۸

۳. مبارکفوری سند این حدیث را بررسی کرده و آن را تضعیف نموده و حدیث را جزء

۱. ذهبی، محمد بن احمد، الکاشف، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۶۳۸.

۳. همان.

۴. ذهبی، محمد بن احمد، الکاشف، ج ۱، ص ۳۷۳.

۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تقریب التهذیب، ص ۱۹۳.

۶. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۱۳۳.

۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۷۷.

۸. ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، ج ۴، ص ۴.

اسرائیلیات دانسته است.^۱ وی علاوه بر ذکر مخالفتِ علمای اهل سنت با این حدیث، شش اشکال بر این روایت وارد کرده و آن را رد نموده است.^۲

علاوه بر عالمانِ اهل سنت، برخی وهابیان مانند ابن عثیمین نیز این قصه را از اساس باطل می‌دانند. ابن عثیمین در ردّ این روایت، هفت دلیل اقامه می‌کند. او معتقد است که خبر صحیحی در این موضوع وجود ندارد؛ چنان‌که ابن حزم این روایت را خرافه و دروغ دانسته است.^۳ ابن عثیمین می‌گوید:

اگر این خبر صحت داشته باشد، یا حضرت آدم علیه السلام و حوا در حالِ شرک از دنیا رفته‌اند که این بزرگ‌ترین نسبتِ دروغ به آنهاست، یا اگر از شرک توبه کرده‌اند، چرا از توبه آنها در قرآن خبری بیان نشده است؛ در حالی که از حکمت، رحمت و عدلِ پروردگار به‌دور است که گناه را ذکر کند ولی از توبه سخن نگوید.^۴

وی می‌گوید که تفسیر آیه طبق سخن سلف، به بنی‌آدم باز می‌گردد که دچار شرک حقیقی شده‌اند.^۵

ب. بررسیِ مدلولِ روایت

محمد بن عبدالوهاب از این روایت، شرک حضرت آدم علیه السلام و حوا را به‌مجرد تسمیه استفاده کرده است. وی در مسئلهٔ سوم تصریح می‌کند: «أن هذا الشرك في مجرد تسمية لم تقصد حقيقتها»؛ یعنی با اینکه حضرت آدم علیه السلام و حوا حقیقتِ عبودیت را هم قصد نکرده باشند، ولی به‌مجرد انجام این عمل مشرک شده‌اند. برخی شارحانِ کتاب التوحید نیز با مصنّف هم‌عقیده شده، و از پذیرفتنِ شرکِ پیامبرِ الهی هیچ ابایی ندارند؛ چنان‌که صاحب کتاب فتح المجید بعد از نقلِ سخنِ ابنِ کثیر در ردّ روایت فوق، آن را با عبارت «وهذا بعيد جداً» بدون ارائهٔ هیچ‌گونه دلیلی رد می‌کند و از جدّش، محمد بن عبدالوهاب، دفاع می‌نماید و به نسبتِ شرک دادن به حضرت آدم علیه السلام و حوا راضی می‌شود.^۶ فوزان با ذکر چهار دلیل،

۱. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم، تحفة الأخوذی شرح جامع الترمذی، ج ۸، ص ۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۶۵ تا ۳۷۰.

۳. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۲، ص ۳۰۸.

۴. همان، ص ۳۰۹.

۵. همان، ص ۳۱۰.

۶. آل‌شیخ، عبدالرحمن بن حسن، فتح المجید، ص ۴۴۳.

سخن مؤلف را دربارهٔ اتهام شرک می‌پذیرد و سپس برای حفظ عصمتِ حضرت آدم علیه السلام، در مقام توجیه بر می‌آید و می‌گوید: «شرک حضرت آدم علیه السلام، شرک اصغر و لفظی بوده و هیچ قصد و نیتی در آن نبوده است و با عصمتِ مقام انبیا منافات ندارد؛ چراکه عصمت نداشتنِ گناه کبیره و نداشتنِ استمرار بر گناه صغیره است».^۱

ج. بررسی و نقد

با اینکه این مسئله در نظر بعضی پیروانِ محمد بن عبد الوهاب، با اقامهٔ دلیل مردود دانسته شده است، ولی در ادامه به ذکر سه دلیل اکتفا می‌شود.

اولاً: انبیا در طول حیاتِ خود، لحظه‌ای مشرک نبودند و همهٔ آنها منادیِ توحید بودند و برای تحققِ توحید مبعوث شده‌اند. چطور ممکن است خداوند فرد مشرکی را جزء انبیا قرار دهد، حال آنکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾.^۲

آیا انسانی که خداوند او را بر می‌گزیند، می‌تواند دچار شرک باشد؟ چگونه ابن عبد الوهاب به خود جرئت داده است که این عقیده را در کتاب التوحید بیاورد و بگوید حضرت آدم علیه السلام و حوا به شرک الهی دچار شده‌اند، هرچند شرک اصغر باشد؟!

ثانیاً: اگر مراد حضرت آدم علیه السلام و حوا بودند، خداوند باید به جای ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ و استفاده از ضمیر جمع، از «عما یشرکان» بهره می‌گرفت.^۳

ثالثاً: با توجه به آیه بعد از آن^۴ معلوم می‌شود که منظور از «مشرکان» کسانی هستند که اصنام را شریک قرار می‌دادند و سخنی از شریک قراردادنِ ابلیس نمی‌گوید.

در این آیه آنچه شریک قرار داده شده است، به صورت جمع آمده که اصنام را شامل می‌شود و فقط ابلیس نیست.^۵ همچنین آوردنِ «ما» در آیه نشان می‌دهد که ابلیس مراد

۱. فوزان، صالح بن فوزان، إغانة المستفيد بشرح كتاب التوحيد، ج ۲، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۲. سورة آل عمران، آیه ۳۳.

۳. ابن عثيمين، محمد بن صالح، القول المفيد على كتاب التوحيد، ج ۲، ص ۳۱۰.

۴. سورة أعراف، آیه ۱۹۱: ﴿أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ﴾.

۵. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن بن عبدالرحيم، تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۸، ص ۳۶۸.

نیست؛ چرا که برای ابلیس باید از لفظِ «مَنْ» استفاده شود.^۱

روایت سوم: لعن زنانی که به زیارت می‌روند

در باب «ما جاء أن الغلو في قبور الصالحين» این روایت از ابن عباس نقل شده است:

لعن رسول الله ﷺ زائرات القبور، والمتخذين عليها المساجد والسرج؛^۲

رسول خدا ﷺ زنانی را که به زیارت قبرها می‌روند و همچنین کسانی را که بر روی

قبرها مسجد می‌سازند و آنها را چراغانی می‌کنند، نفرین کرده است.

این روایت در کتاب‌های متعدد اهل سنت، با سند «حدثنا هاشم، حدثنا شعبة، عن محمد

بن جحادة، عن أبي صالح، عن ابن عباس» روایت شده است.^۳

الف. بررسی سند روایت

در سند این روایت، نام «ابوصالح» وجود دارد که اسم وی «بازام» است. بسیاری از بزرگان

مانند نسایی، ابوحاتم، عقیلی، ابن عدی، ابن جارود، ابواحمد حاکم و ابن حبان، وی را

تضعیف کرده‌اند.^۴ ابن حجر عسقلانی علاوه بر تضعیف وی،^۵ وی را مدلس نیز می‌داند.^۶

البانی نیز این روایت را ضعیف دانسته است،^۷ وی ضعفِ راویِ مذکور را به جمهور علما

نسبت می‌دهد و بیان می‌کند که به جز «عجلی»، هیچ‌کس وی را توثیق نکرده است.^۸

قفیلی نیز روایت فوق را ضعیف دانسته و در ادامه به ضعفِ «ابوصالح» اشاره کرده و

سخنان بزرگان درباره تضعیفِ راوی را ذکر نموده است.^۹

محقق کتاب فتح المجید، این روایت را ضعیف می‌داند و معتقد است که بدون جمله

۱. همان.

۲. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۶۷.

۳. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۲۸؛ سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن أبي داود، ج ۳،

ص ۲۱۸؛ نسائی، احمد بن شعیب، السنن الصغرى، ج ۴، ص ۹۴.

۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۷۱.

۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، التلخیص الحیبر، ج ۲، ص ۳۱۳؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تقریب التهذیب،

ص ۱۲۰.

۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تقریب التهذیب، ص ۱۲۰.

۷. البانی، محمد ناصرالدین، ضعیف موارد الظمان، ۵۰.

۸. البانی، محمد ناصرالدین، إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۱۲.

۹. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۶۸.

«المتخذين عليها المساجد و السرج» روایت فوق صحیح است؛^۱ در حالی که حدیث «لعن الله زوّارات القبور»^۲ یا «لعن رسول الله ﷺ زوّارات القبور» بدون عبارت فوق، با دو سند در کتاب‌های حدیثی ذکر شده است:

۱. عن سفیان، عن عبدالله بن عثمان بن خثیم، عن عبدالرحمن بن بهمان، عن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت، عن أبيه، قال: «لعن رسول الله ﷺ زوّارات القبور».^۳
 ۲. حدثنا يحيى بن إسحاق، حدثنا أبو عوانة، عن عمر بن أبي سلمة، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال: «لعن رسول الله ﷺ زوّارات القبور».^۴
- هر دو سند روایت فوق ضعیف است؛ چنان‌که قفیلی نیز به این مطلب اشاره کرده است.^۵

در سند اول، نام «عبدالرحمن بن بهمان» و «عبدالرحمن بن حسان» وجود دارد که هر دوی آنها مجهول‌اند.^۶ شعیب ارنأؤوط نیز «ابن بهمان» را مجهول، و سند روایت را ضعیف دانسته است.^۷

در سند دوم نیز نام «عمر بن ابی سلمه» وجود دارد که تضعیف شده است.^۸ شعبه و یحیی بن معین وی را تضعیف کرده‌اند^۹ و نسائی و جوزجانی نیز او را در حدیث، قوی ندانسته‌اند.^{۱۰} ابن سعد، ابوحاتم^{۱۱} و ابن خزیمه^{۱۲} قائل‌اند که به حدیث وی نمی‌توان

۱. آل شیخ، عبدالرحمن بن حسن، فتح المجید، ص ۲۵۰.

۲. طرابلسی، سلیمان بن داود، مسند أبي داود الطيالسي، ج ۴، ص ۱۱۳؛ بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۰.

۳. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۲۴، ص ۴۲۴.

۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۴، ص ۳۰۵.

۵. ابن عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۶۸.

۶. همان.

۷. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۲۴، ص ۴۲۴.

۸. ابن عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۶۸.

۹. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۵۷.

۱۰. همان.

۱۱. همان، ص ۴۵۶.

۱۲. ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۳۴.

استدلال نمود، و برخی احادیث او را واهی و پوچ دانسته‌اند.^۱ بعضی از بزرگان نیز نام وی را در شمار راویان ضعیف قرار داده‌اند.^۲

ب. بررسی مدلول روایت

ابن عبد الوهاب ذیل مسئله نهم و دهم تصریح می‌کند که رفتن زن‌ها برای زیارت و همچنین روشن کردن چراغ بر روی قبر، مورد لعن قرار گرفته است؛^۳ در حالی که:

اولاً: سند روایت بنا بر آنچه بیان شد، ضعیف است؛

ثانیاً: در میان علمای اهل سنت سه حکم اباحه،^۴ کراهت،^۵ و حکم به استحباب^۶ زیارت دیده می‌شود.

بعضی وهابیان مانند البانی، برخلاف تفکرات ابن عبد الوهاب، نه تنها به استحباب زیارت را قائل شده‌اند، بلکه در مقام دفاع، به مهم‌ترین شبهات نیز پاسخ داده‌اند.^۷

ثالثاً: در مقابل روایات منع زنان از زیارت، احادیثی مبنی بر جواز زیارت قبور وجود دارد؛ چنان که ابن حجر عسقلانی در کتاب خود به روایات جواز اشاره کرده است؛ از جمله روایتی که بیان می‌کند پیامبر ﷺ چگونگی زیارت را به عایشه آموزش دادند، و روایتی که حضرت فاطمه علیها السلام در هر جمعه به زیارت قبر حمزه سیدالشهدا علیهم السلام می‌رفتند، نماز می‌خواندند و گریه می‌کردند.^۸ همچنین است روایتی که در صحیح بخاری، از انس بن مالک نقل شده است:

روزی پیامبر ﷺ زنی را در کنار قبری دیدند که گریه می‌کند. به او فرمودند:

«تقوای الهی پیشه کن و صبر نما». آن زن گفت: «دور شو، تو به مصیبت من

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۵۶.

۲. ذهبی، محمد بن احمد، المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۴۶۸؛ عقیلی، محمد بن عمرو، کتاب الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۱۶۴.

۳. ابن عبد الوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۶۹.

۴. بغوی، حسین بن مسعود، شرح السنة، ج ۲، ص ۴۱۷.

۵. همان.

۶. شرنبلالی، حسن بن عمار، مراقی الفلاح شرح متن نور الإیضاح، ص ۲۲۸؛ طحطاوی، احمد بن محمد، حاشیة الطحطاوی، ص ۶۲۰.

۷. البانی، محمد ناصرالدین، أحكام الجنائز و بدعها، ج ۱، ص ۱۸۰.

۸. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، التلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۳۱۳.

مبتلا نشده‌ای تا بدانی گرفتار چه مصیبتی شده‌ام». شخصی به آن زن گفت: «او پیامبر بود». آن زن به در خانه حضرت آمد، هیچ نگرهبانی نبود، به ایشان عرض کرد: «من شما را نشناختم». پیامبر ﷺ فرمودند: «صبر حقیقی، صبر در مصیبت اول است».^۱

از اینکه پیامبر ﷺ وی را از این عمل منع نکردند، حکم به جواز زیارت ثابت می‌شود؛ چراکه تقریر پیامبر ﷺ حجت است.^۲ عینی نیز در شرح روایت فوق، رفتن به زیارت قبور را برای مرد و زن جایز می‌داند و به نقل از نووی، جواز این کار را به جمهور علما نسبت می‌دهد.^۳ علاوه بر عالمان اهل سنت،^۴ البانی نیز از روایت فوق جواز زیارت را استفاده کرده است.^۵

نتیجه

کتاب التوحید، یکی از مهم‌ترین و مشهورترین اثرهای علمی محمد بن عبد الوهاب، در بردارنده روایاتی است که برخی پیروان وی، مدّعی صحیح بودن آنها هستند؛ در حالی که با اندک تأملی در برخی روایات این کتاب، و همچنین بنا بر اعتراف برخی شارحان و محققان کتاب التوحید، در این کتاب، روایات مُدَرَّج، ضعیف‌السند و احادیثی که دلالتاً در تضاد با آموزه‌های دینی و قرآنی هستند، وجود دارد. به نظر می‌رسد با توجه به جایگاه این کتاب در میان وهابیان، روایات دیگر این کتاب نیز از لحاظ سند، متن و مدلول نیازمند بررسی و تحقیقات جداگانه‌ای است. همچنین تعارض روایات این کتاب با آموزه‌های قرآنی نیز یکی از پژوهش‌های مهم در این زمینه به شمار می‌رود.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۹.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۳. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری، ج ۸، ص ۶۸.

۴. شوکانی، محمد بن علی، نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۳۴.

۵. البانی، محمد ناصرالدین، أحكام الجنائز و بدعها، ج ۱، ص ۱۸۴.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، الجرح والتعديل، بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۲۷۱ق.
۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، تفسیر القرآن العظیم؛ مسنداً عن رسول الله ﷺ و الصحابة و التابعین، عربستان: مكتبة نزار مصطفى الباز، چاپ سوم، ۱۴۱۹ق.
۴. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، كتاب المراسيل، تحقيق: شكرالله نعمةالله قوجانی، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.
۵. ابن ابی شیبہ، محمد بن عثمان، العرش و ما روي فيه، تحقيق: محمد بن خليفة بن علي تميمي، رياض: مكتبة الرشد، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۶. ابن ابی یعلی، محمد، طبقات الحنابلة، تحقيق: محمد حامد الفقي، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
۷. ابن عبدالوهاب، محمد، كتاب التوحيد، تحقيق: احمد بن علي قفيلي، مصر: مكتبة عباد الرحمن، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۸. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، الضعفاء و المتروكون، تحقيق: عبدالله قاضي، بیروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۹. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، دفع شبه التشبيه بأكف التنزيه، تحقيق: حسن سقاف، اردن: دار الإمام النووي، ۱۴۱۳ق.
۱۰. ابن حبان، محمد، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، تحقيق: شعيب ارنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۱۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباري؛ شرح صحيح البخاري، بیروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹ق.
۱۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، التلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير، بی جا: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تقريب التهذيب، تحقيق: محمد عوامه، سوریه: دار الرشيد، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۱۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذيب التهذيب، هند: دائرة المعارف النظامية، چاپ اول، ۱۳۲۶ق.
۱۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، طبقات المدلسين؛ أو تعريف أهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس، تحقيق: عاصم بن عبدالله قريوتي، عمان: مكتبة المنار، چاپ اول،

١٤٠٣ق.

١٦. ابن حزم، على بن احمد، **الفصل في الملل والأهواء والنحل**، قاهره: مكتبة الخانجي، بى تا.
١٧. ابن حزم، على بن احمد، **المُحَلَّى بِالْآثَارِ**، بيروت: دار الفكر، بى تا.
١٨. ابن حنبل، احمد بن محمد، **مسند أحمد بن حنبل**، تحقيق: شعيب ارنؤوط و ديكران، بى جا: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢١ق.
١٩. ابن خزيمة، محمد بن اسحاق، **كتاب التوحيد وإثبات صفات الرب عز وجل**، تحقيق: عبدالعزيز بن ابراهيم الشهوان، رياض: مكتبة الرشد، چاپ پنجم، ١٤١٤ق.
٢٠. ابن سعد، محمد بن سعد، **الطبقات الكبرى**، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٢١. ابن شاهين، عمر بن احمد، **تاريخ أسماء الضعفاء والكذابين**، تحقيق: عبدالرحيم محمد احمد قشقرى، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٢٢. ابن عثيمين، محمد بن صالح، **القول المفيد على كتاب التوحيد**، عربستان: دار ابن الجوزي، چاپ دوم، ١٤٢٤ق.
٢٣. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، **تأويل مختلف الحديث**، بى جا: المكتب الإسلامى و مؤسسة الإشراف، چاپ دوم، ١٤١٩ق.
٢٤. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، **تفسير القرآن العظيم**، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٢٥. ابن ماجه، محمد بن يزيد، **سنن ابن ماجه**، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بى جا: دار إحياء الكتب العربية، بى تا.
٢٦. آل شيخ، سليمان بن عبدالله، **تيسير العزيز الحميد في شرح كتاب التوحيد**، تحقيق: زهير الشاويش، بيروت: المكتب الإسلامى، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
٢٧. آل شيخ، عبدالرحمن بن حسن، **فتح المجيد؛ شرح كتاب التوحيد**، تحقيق: محمد حامد الفقى، قاهره: السنة المحمدية، چاپ هفتم، ١٣٧٧ق.
٢٨. البانى، محمد ناصرالدين، **إرواء الغليل؛ في تخريج أحاديث منار السبيل**، بيروت: المكتب الإسلامى، چاپ دوم، ١٤٠٥ق.
٢٩. البانى، محمد ناصرالدين، **صحيح و ضعيف سنن ابن ماجه**، سايت شامله، آدرس: <http://shamela.ws/browse.php/book-810#page-3531>
٣٠. البانى، محمد ناصرالدين، **ضعيف موارد الظمان؛ إلى زوائد ابن حبان**، رياض: دار الصمى، چاپ اول، ١٤٢٢ق.

۳۱. البانی، محمد ناصرالدین، **أحكام الجنائز و بدعها**، بیروت: المكتب الإسلامي، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ق.
۳۲. البانی، محمد ناصرالدین، **ضعیف الجامع الصغیر و زیادته**، بی جا: المكتب الإسلامي، بی تا.
۳۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح البخاری**، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر، بی جا: دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۳۴. بغوی، حسین بن مسعود، **شرح السنة**، تحقیق: شعب ارنؤوط و محمد زهیر شاولیش، بیروت: المكتب الإسلامي، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۵. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، **تحفة الإخوان؛ بأجوبة مهمة تتعلق بأركان الإسلام**، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية و الأوقاف و الدعوة و الإرشاد، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
۳۶. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، **دروس للشيخ عبدالعزيز بن باز**، دروس صوتی، سایت اسلامویب، آدرس: <http://www.islamweb.net>
۳۷. بن عتیق، حمد بن علی، **إبطال التنديد؛ باختصار شرح كتاب التوحيد**، پاکستان: دار الكتاب و السنة، ۱۴۱۵ق.
۳۸. بیهقی، احمد بن حسین، **كتاب الأسماء و الصفات**، تحقیق: عبدالله بن محمد حاشدی، جده: مكتبة السوادي، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۳۹. بیهقی، احمد بن حسین، **السنن الكبرى**، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.
۴۰. جرجانی، عبدالله بن عدی، **الکامل فی ضعف الرجال**، تحقیق: عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، بیروت: الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۴۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، **المستدرک علی الصحیحین**، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۴۲. خطیب بغدادی، احمد بن علی، **الکفاية في علم الرواية**، تحقیق: ابو عبدالله سورقی و ابراهیم حمدی مدنی، مدینه: المكتبة العلمية، بی تا.
۴۳. دوسری، جاسم، **النهج السديد؛ في تخريج أحاديث تيسير العزيز الحميد**، کویت: دار الخلفاء للكتاب الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۴۴. ذهبی، محمد بن احمد، **الکاشف؛ في معرفة من له رواية في الكتب الستة**، تحقیق: محمد عوامه و احمد محمد نمر الخطیب، جده: دار القبة للثقافة الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۴۵. ذهبی، محمد بن احمد، **المغني في الضعفاء**، تحقیق: نورالدین عتر، بی جا: بی نا، بی تا.

٤٦. ذهبي، محمد بن احمد، **ديوان الضعفاء والمتروكين؛ وخلق من المجهولين و ثقات فيهم لين**، تحقيق: حماد بن محمد انصاري، مكة: مكتبة النهضة الحديثة، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.
٤٧. ذهبي، محمد بن احمد، **سير أعلام النبلاء**، تحقيق: جمعی از محققان تحت اشراف شيخ شعيب ارناؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ سوم، ١٤٠٥ق.
٤٨. ذهبي، محمد بن احمد، **تاريخ الإسلام؛ ووفيات المشاهير و الأعلام**، تحقيق: بشار عواد معروف، بی جا: دار الغرب الإسلامي، چاپ اول، ٢٠٠٣م.
٤٩. ذهبي، محمد بن احمد، **میزان الاعتدال في نقد الرجال**، تحقيق: بجاوی علی محمد، بيروت: دار المعرفة، چاپ اول، ١٣٨٢ق.
٥٠. سجستاني، سليمان بن اشعث، **سنن أبي داود**، تحقيق: شعيب ارناؤوط، بی جا: دار الرسالة العالمية، چاپ اول، ١٤٣٠ق.
٥١. سجستاني، سليمان بن اشعث، **سنن أبي داود**، تحقيق: محمد محیی الدین عبدالحمید، بيروت: المكتبة العصرية، بی تا.
٥٢. شایع، عبدالاله بن عثمان، **عناية العلماء بكتاب التوحيد**، ریاض: دار طيبة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٥٣. شرنبلالی، حسن بن عمار، **مراقی الفلاح شرح متن نور الإيضاح**، بی جا: المكتبة العصرية، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٥٤. شوکانی، محمد بن علی، **نیل الأوطار؛ شرح منتقى الأخبار**، تحقيق: عصام الدین صبابی، مصر: دار الحديث، چاپ اول، ١٤١٣ق.
٥٥. شوکانی، محمد بن علی، **فتح القدير**، بيروت: دار ابن کثیر، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٥٦. طبری، محمد بن جریر، **جامع البیان في تفسیر القرآن**، بيروت: دار المعرفة، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٥٧. طحان، محمود، **تیسیر مصطلح الحديث**، بی جا: مكتبة المعارف، چاپ دهم، ١٤٢٥ق.
٥٨. طحطاوی، احمد بن محمد، **حاشية الطحطاوي؛ علی مراقی الفلاح شرح نور الإيضاح**، تحقيق: محمد عبدالعزيز خالدی، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٥٩. طيالسی، سليمان بن داود، **مسند أبي داود الطيالسي**، تحقيق: محمد بن عبدالمحسن ترکی، مصر: دار هجر، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٦٠. عتر، نورالدین، **منهج النقد في علوم الحديث**، دمشق: دار الفكر، چاپ سی و یکم، ١٤٣١ق.
٦١. عقیلی، محمد بن عمرو، **كتاب الضعفاء الكبير**، تحقيق: عبدالمعطی امین قلجی، بيروت: دار المكتبة العلمية، چاپ اول، ١٤٠٤ق.

۶۲. عینی، محمود بن احمد، **عمدة القاري؛ شرح صحيح البخاري**، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
۶۳. فوزان، صالح بن فوزان، **إعانة المستفيد بشرح كتاب التوحيد**، بی جا: مؤسسة الرسالة، چاپ سوم، ۱۴۲۳ق.
۶۴. قرطبی، محمد بن احمد، **التذكرة بأحوال الموتى و أمور الآخرة**، تحقیق: صادق بن محمد بن ابراهیم، ریاض: مكتبة دار المنهاج، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۶۵. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم، **تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی**، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا.
۶۶. مُغلطای، علاء الدین، **إکمال تهذیب الکمال؛ فی أسماء الرجال**، تحقیق: ابوعبدالرحمن عادل بن محمد و ابومحمد اسامة بن ابراهیم، بی جا: الفاروق الحدیثة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۶۷. منذری، عبدالعظیم بن عبدالقوی، **الترغیب و الترہیب؛ من الحدیث الشریف**، تحقیق: ابراهیم شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۶۸. نسائی، احمد بن شعب، **السنن الصغری**، تحقیق: عبدالفتاح ابوغده، حلب: مکتب المطبوعات الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۶۹. نووی، یحیی بن شرف، **المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج**، بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۳۹۲ق.
۷۰. نیشابوری، مسلم بن حجاج، **صحيح مسلم**، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
۷۱. هیثمی، علی بن ابی بکر، **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، تحقیق: حسام الدین قدسی، قاهره: مکتبة القدسی، ۱۴۱۴ق.